## جلسه 62-920

**‌شنبه - 30/10/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به کیفیت وضع رکبتین و ابهامین روی زمین بود که در مورد رکبتین عرض کردیم در حال سجود باید آن‌چه که عرفا به آن زانو و رکبه گفته می‌‌شود بر روی زمین قرار بگیرد، هر کجای از زانو روی زمین قرار بگیرد اشکال ندارد و زانو اختصاص به کشکک زانو ندارد، این‌که صاحب جواهر فرموده حتما باید بخشی از کشکک زانو که تقریبا مرکز رکبه است روی زمین قرار بگیرد وجهی ندارد. بله کشکک زانو جزء زانو است، دو حفره‌ای که زیر کشکک است جزء زانو است، عرفا زانو به آن قسمتی که محل اتصال ساق و ران می‌‌شود به آن قسمت مفصل و موصل زانو گفته می‌‌شود، همان روی زمین قرار بگیرد کافی است.

مسأله 6 هم که راجع به وضع ابهامین بود صاحب عروه فرمود احوط وجوبی این است که سر و نوک انگشت شست پا روی زمین قرار بگیرد. ما عرض کردیم ظاهر کلمات برخی از قدماء این است که اصلا وضع الابهام لازم نیست، بلکه برخی از روایات مطرح می‌‌شود بر این‌که اصلا وضع الرجلین لازم نیست، غیر از رکبتین که وضع می‌‌شود اما وضع اصابع الرجلین اصلا لازم نیست روی زمین [قرار بگیرد]. استدلال می‌‌شود به روایت هارون بن خارجه: رأیت اباعبدالله علیه السلام و هو ساجد و قد رفع قدمیه من الارض و احدی قدمیه علی الاخری، هر دو قدم‌شان را حضرت از روی زمین برداشته بودند، و یک قدم را بر دیگری قرار داده بودند، گفته می‌‌شود هارون بن خارجه که می‌‌آید این را نقل می‌‌کند ظاهرش این است که یک امر غیر متعارفی را احساس کرد، در نماز دید حضرت سجده کرده به این نحو، بعد شیخ طوسی در تهذیب جلد 2 صفحه 301 که این را نقل می‌‌کند می‌‌گوید یجوز ان یکون انما فعل ذلک لضرورة، شاید حضرت در حال ضرورت این کار را کرد.

به نظر می‌‌آید که هم سند این روایت اشکال دارد هم دلالتش بر این‌که وضع اصابع الرجلین در حال سجود در نماز لازم نباشد. اما سندش: در سند ابی اسماعیل سراج هست، ابی اسماعیل سراج اگر عبدالله بن عثمان بن عمرو بن خالد فزاری باشد ثقه است، نجاشی توثیقش می‌‌کند، اما معلوم نیست این ابو اسماعیل سراج همین شخص باشد و لو صاحب جامع الرواة نقل شده که استظهارشان همین عبدالله بن عثمان فزاری است که ثقه است، ولی این واضح نیست. چرا؟ برای این‌که این ابواسماعیل سراج با دو واسطه از امام یا با یک واسطه از امام نقل می‌‌کند، آن عبدالله بن عثمان بن عمرو که ثقه است برادر حماد بن عثمان است و از اصحاب خود امام صادق علیه السلام شمرده شده، پس این ابی اسماعیل سراج که دارد با واسطه از امام صادق علیه السلام نقل می‌‌کند معلوم نیست همان عبدالله بن عثمان ثقه‌ای باشد که برادر حماد بن عثمان است و شیخ طوسی در رجال می‌‌گوید از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده. و لذا نمی‌شود سند این روایت را تصحیح کرد.

اما دلالت این روایت: این روایت که ندارد فی الصلاة، گفت سجود در غیر نماز هم متعارف نیست که وضع الابهامین علی الارض نشود، یا اگر متعارف باشد مورد اختلاف بود، آمد دید امام سجده کردند بدون وضع القدمین و الرجلین علی الارض حالا در نماز نبود اما سجده شکر بود سجده تلاوت بود هر چه بود آمد نقل کرد. و الا اگر در نماز بود آیا بهتر نبود و مناسب نبود که بگوید یصلی، رأیت اباعبدالله علیه السلام فی حال الصلاة سجد، خب اگر ببیند در حال نماز است نمی‌گوید این را؟ غیر عرفی است که این مطلب را نگوید، فقط می‌‌گوید من امام صادق علیه السلام را دیدم و هو ساجد، شاید در غیر نماز بوده سجده طولانی بوده حضرت خسته شده ممکن است رفع القدمین من الارض کرده باشد. اصلا معلوم نیست در مورد نماز باشد تا ما حمل بر ضرورت بکنیم، کی گفته در مورد نماز بوده.

[سؤال: ... جواب:] رفع قدمیه من الارض، اما هر دو قدم از زمین بالاتر بود، رفع قدمیه من الارض، آنی که ما گفتیم این است که در کف دست گفتیم روی هم می‌‌گذارد اتفاقا ما می‌‌گوییم می‌‌تواند صرفه‌جویی هم بکند در مکانش، دو تا کف دستش را روی هم بگذارد یک انگشتر عقیق هم دستش بکند روی همان هم سجده کند، متعارف نیست نباشد. ... علی بیشتر از سبعة اعظم هم می‌‌تواند صدق کند حالا چه اشکال دارد، پیشانی‌اش را گذاشت بر این انگشتر عقیق، سنگ است دیگر، این جزء ارض است دیگر، بعد هم یک کف دستش را هم روی زمین گذاشته، پیشانی‌اش که روی این سنگ عقیق گذاشته همه شرائط فراهم است، انما السجود علی سبعة اعظم. این را ما گفتیم. در انگشت شست پا باید یک جوری باشد که عرفا صدق بکند که وضع الابهامین علی الارض، آن‌جوری باید صدق کند و الا این‌جوری که شما می‌‌گویید یک انگشت شستش را چسبانده به وسط پای دیگر به قول یک آقایی می‌‌گفت اگر این‌جوری است خب دستش را هم بگذارد روی سرش بگوییم وضع کفه علی الارض؟ این را که نمی‌گویند. باید عرفا در واقع آن جایی را که انگشت شستش را می‌‌گذارد روی او واسطه باشد بین او و زمین نه این‌که عمده تکیه‌اش به همان واسطه باشد، نه، تکیه بکند بر زمین با واسطه او و لذا در انگست شست سخت پیش می‌‌آید این حالت که تکیه بدهد یک پایش را به پای دیگر بعد بگویم هر دو پا روی زمین قرار گرفت، نه، یکی روی زمین است دیگری تکیه کرده روی پای دیگر، ‌این را ما کافی نمی‌دانیم، علاوه بر این‌که عرض کردم روایت می‌‌گوید رفع قدمیه علی الارض، هر دو قدمش بالاتر از زمین است.

[سؤال: ... جواب:] دائم الصلاة بودند؟ یعنی سجودشان فقط در نماز بود؟

یک روایت دیگر هست راجع به حنوط میت است، آن جاها ندارد ابهامین، کیف اصنع بالحنوط، تهذیب جلد 1 صفحه 307، ‌حالا روایت بعید نیست سندش خوب باشد، عبدالله بن سنان قال قلت لابی عبدالله علیه السلام کیف اصنع بالحنوط قال تضع فی فمه و مسامعه و آثار السجود من وجهه و یدیه و رکبتیه، ندارد و ابهامیه.

دلیل نمی‌شود، حالا در میت فقط آثار سجود در وجه و یدین و رکبتین را فرمود که حنوط بگذارد و بیشتر هم آثار سجود در این‌ها ظاهر می‌‌شود، در ابهامین که اصلا آثار سجود ظاهر نمی‌شود. بهرحال آن‌جا لازم نیست حنوط بگذارند، ربطی به بحث وضع الابهامین علی الارض ندارد.

پس ما اصلا وضع الابهامین علی الارض را لازم می‌‌دانیم چون روایات داشتیم وضع الابهام، و این‌که کسی بگوید در روایت میمون قداح به جای ابهامین داشت رجلین، و عرفی نیست که ما بیاییم بگوییم یسجد ابن آدم علی جبهته و یدیه و رکبتیه و رجلیه، ‌بعد بگوییم مقصودمان خصوص ابهامین است خب این اغرای به جهل است، بروی بالایی منبر مسأله بگویید به مردم بگویید که انسان باید سجده کند بر پیشانی‌اش و بر کفینش حالا و الیدینش و بر رکبتینش و بر رجلینش، بعد در یک خطاب منفصلی بگویید ابهامین باید روی زمین قرار بگیرد خب آن ‌هایی که شنیدند از شما که یسجد علی رجلیه و به اشتباه افتادند انگشت شست‌شان را روی زمین نگذاشتند انگشت دیگر را روی زمین گذاشتند، اعتراض نمی‌کنند به شما؟ گفته می‌‌شود پس این مطلق ترخیصی که آوردید که رجلین و کافی است وضع بعض الرجلین علی الارض عرف اطلاق‌گیری می‌‌کند غیر ابهامین را روی زمین می‌‌گذارد تمسکا به اطلاق کلام شما و این اغرای به جهل لازم می‌‌آید و این منشأ می‌‌شود که ما بگوییم عرفا این اطلاق که متضمن ترخیص است قابل تقیید نیست با آن خطاب انما السجود علی سبعة اعظم که یکیش ابهامین است او را حمل بر استحباب می‌‌کنیم می‌‌گوییم افضل وضع الابهامین ولی وضع مطلق الرجلین کافی است.

این جوابش این است که اگر معهود بود در آن زمان ‌که وقتی می‌‌گفتند یسجد ابن آدم علی رجلیه معهود بود ابهامین را روی زمین می‌‌گذاشتند دیگر اغرای به جهل لازم نمی‌آید. مثل این‌که بیاید انسان برای افراد آشنای به مسأله بگوید یسجد ابن آدم علی رجلیه آن‌ها هم معهود پیش‌شان این است که ابهامین را روی زمین می‌‌گذارند آیا اغرای به جهل می‌‌شوند؟ اغرای به جهل نمی‌شوند. و لذا فوقش می‌‌گویند این مجمل است تفسیرش می‌‌کنیم با روایات وضع الابهامین، اگر هم مطلق است تقیید این مطلب مستهجن نیست و لذا ما اخذ می‌‌کنیم به ظهور آن خطاباتی که می‌‌گوید وضع الابهامین علی الارض باید باشد.

[سؤال: ... جواب:] حالا عامه بین من یقول به این‌که اصلا وضع الرجلین لازم نیست و بین کسانی که وضع الرجلین را لازم می‌‌دانند روشن نیست که ما بیاییم به کلمات عامه تمسک کنیم. بنده عرضم این است که وقتی روایت میمون قداح که حالا ما سندش را قبول کردیم و اشکال آقای سیستانی را هم نپذیرفتیم که قال ممکن است فتوای خود میمون قداح باشد گفتیم ظاهرش این است که می‌‌گوید یعنی قال الامام علیه السلام، یسجد ابن آدم علی رجلیه این را به عرف بدهند بعد یک جای دیگر بگویند انما السجود علی سبعة اعظم که یکیش هم ابهامین است، عرف نمی‌آید بگوید اگر من بگویم مراد از رجلین در آن روایت قداح ابهامین هست این لازمه‌اش که آن روایت قداح اغرای به جهل کرده مردم را، نه، همچون چیزی نیست، ممکن است متعارف همان وضع الابهامین علی الارض بوده و لذا اغرای به جهل لازم نمی‌آید.

[سؤال: ... جواب:] همان فعلش هم متعارف باشد دیگر عرفا اغرای به جهل مستهجن پیش نمی‌آید می‌‌گویند ناظر بوده به همان فرض متعارف، استنکار نمی‌کند که چرا مطلق گفتی و مردم را به اشتباه انداختی. خطاب به شیعه بوده و شیعه هم اگر متعارف بوده وضع الابهامین علی الارض که بعید نیست دیگر اغرای به جهلی لازم نمی‌آید.

پس ما به نظرمان وضع الابهامین علی الارض لازم است اما ابهام چیست؟ ظاهر ابهام کل انگشت شست است، اختصاص به ظاهر، باطن، رأس الابهام، وسط الابهام، آخر الابهام ندارد.

[سؤال: ... جواب:] اگر یکی ناخن پایش را نچیده خیلی درشت شده، فقط نوک ناخن را می‌‌گذارد روی زمین نمی‌گذارند وضع ابهامه علی الارض.

اما برخی مثل صاحب جواهر گفتند باید سر انگشت ابهام را روی زمین بگذارد، صاحب عروه هم احتیاط واجب کرد آقای نائینی احتیاط واجب کرد، آقای زنجانی هم در رساله‌شان نوشتند سر انگشت شست را روی زمین بگذارد.

به نظر ما این لازم نیست. اولا: عرض کردم دلیل این‌هایی که می‌‌گویند نوک انگشت شست روی زمین قرار بگیرد صحیحه حماد است که می‌‌گوید سجد علی انامل الابهامین، و گفتند لغت هم معنا کرده انامل را طرف الاصبع. به نظر ما این درست نیست. اولا صحیحه حماد گفتیم دلیل بر وجوب نیست، اگر هم بخواهد دلیل بر وجوب باشد عرفا با این همه روایاتی که در هیچ‌کدامش انملة الابهامین نیست، یا رجلین است یا ابهامین است، و در خود همین روایت هم بنا بر نقل کافی که حماد از امام نقل می‌‌کند همین جا هم می‌‌گوید و قال که سجود بر ابهامین هست.، صحیحه زراره هم که جای دیگر بود سجود بر ابهامین است و این عرفیت ندارد که یک جا امام علیه السلام سجد علی انامل الابهامین بعد این را مقید آن اطلاقات قرار بدهیم و در همین این اطلاقات سکوت بکند حضرت از لزوم گذاشتن سر انگشت شست بر زمین.

و چون متعارف هم بوده وضع طرف الابهام الان هم متعارف است وضع طرف الابهام اصلا فعل امام دلیل بر وجوب حتی بر استحباب نیست، یک کار متعارفی را امام انجام دادند.

علاوه بر این‌که انمله به معنای نوک انگشت نیست. بعضی از آقایان گفتند مفردات راغب گفته طرف الاصبع، بله مرحوم حاج شیخ حسین راغب اصفهانی، البته شیخ عامی بود شیعی اثنی‌عشری نبود، مرحوم هم حالا بخاطر اسمش گفتیم!!‌ از باب حمل بر متعارف، این را برای این گفتم که خیلی این‌که المیزان مدام تمسک می‌‌کند به مفردات همه قبول ندارند، برخی از آقایان کتاب نوشتند در این‌که راغب اصفهانی خیلی قوی نیست در بیان لغات، از معاصرین کتاب نوشتند. کار نداریم، اصلا خیلی لغت‌شناس قوی باشد ولی یک جا صفحه 825 می‌‌گوید و الانملة طرف الاصابع، در صفحه 95 می‌‌گوید الانامل جمع الانملة و هی المفصل الاعلی من الاصابع التی فیها الظفر، و آن جایی هم که می‌‌گوید طرف الاصابع معلوم نیست به معنای نوک انگشت باشد، یعنی این انگشت‌های دست معمولا سه تا بند دارد غیر از انگشت شست و انگشت پا دو تا بند دارد آن بند اولش که در او ناخن است آن را گاهی تعبیر می‌‌کنند به رأس الاصبع، گاهی تعبیر می‌‌کنند طرف الاصبع، معلوم نیست مراد از طرف این نوک انگشت باشد. لغت‌شناس‌های دیگر هم‌ مثلا المنجد می‌‌گوید الانملة رأس الاصبع، او هم نقل می‌‌کند از لغت این را و قیل المفصل الاعلی الذی فیه الظفر. و کلمات دیگر هم، ‌صاحب بن عبّاد در محیط می‌‌گوید الانملة المفصل الاعلی الذی فیه الظفر. لسان العرب: الانملة المفصل الاعلی الذی فیه الظفر. صحاح می‌‌گوید الانملة واحدة انامل و هی رؤوس الاصابع. معجم مقاییس اللغة می‌‌گوید هی طرف الاصابع. مصباح المنیر می‌‌گوید الانملة‌من الاصابع العقدة‌ یعنی آن بند اول انگشت و بعضهم یقول الانامل رؤوس الاصابع و علیه قول الاظهری، الانملة المفصل الذی فیه الظفر. و همینطو ببینید کتاب العین: الانملة المفصل الاعلی فیه الظفر. این‌ها معمولا گفتند المفصل الاعلی فیه الظفر، آنی هم که گفت رؤوس الاصابع شاید مرادش از رؤوس همان بند اول انگشت باشد، آنی هم که گفت طرف احتمال دارد این باشد چون خودشان دو جور صحبت کردند مثل مفردات راغب.

[سؤال: ... جواب:] حالا دو جور بیان کردند، بعضی‌ها گفتند رؤوس الاصابع بعضی‌ها گفتند بند اول انگشت. و لذا می‌‌بینید مفردات راغب هر دو جورش را در دو جا گفته‌، ‌بعید نیست مقصود این‌ها از رؤوس الاصبع بند اول انگشت باشد. مگر سر انسان یعنی نوک سر؟ نه. سر انسان خودش ماشاالله طول و عرضش چقدر زیاد است، سر انگشت کی گفته حتما باید نوک انگشت باشد، همان بند اول انگشت سر انگشت است، پس تَه انگشت است؟ خب سر انگشت است. اگر هم شما شک هم بکنید بخاطر اختلاف کلمات لغویین مرجع اطلاق ادله دیگر است که تعبیر کرده ابهامین، و لکن اگر صحیحه حماد را قبول دارید فقط مشکل‌تان در فهم معنای انمله است یک چیز مسلم می‌‌شود برای شما و آن این است که گذاشتن بند دوم شست روی زمین کافی نیست. آنی که صحیحه حماد را قبول دارد نه مثل ما که صحیحه حماد را حمل بر استحباب می‌‌کنیم فی حد ذاته چون ظاهر این است که بیان مستحبات دارد می‌‌کند و یا مثل مرحوم آقای خوئی قبول کرده که چون در روایات دیگر همه‌اش گفت ابهامین معلوم می‌‌شود که انمله، ابهامین موضعیت ندارد، اگر این‌جوری بگوییم که هیچ، کل انگشت شست پا را می‌‌شود روی زمین گذاشت و لو بند دوم، ‌اما آنی که فقط مشکلش با صحیحه حماد اجمال لغت انمله باشد و الا ظاهر صحیحه حماد را دلیل بر وجوب بداند و مقید اطلاقات دیگر بداند، فقط مشکل اجمال لغت انمله باشد، یک چیز مسلم است و آن این است که بند دوم انگشت شست پا انمله نیست، آن را دیگر نمی‌شود روی زمین قرار بدهد. اما ما نه، اگر کسی انگشت شست پایش را و لو آن بند دوم را روی زمین قرار بدهد کافی می‌‌دانیم.

[سؤال: ... جواب:] حالا انامل ابهامی الرجلین، حالا چی می‌‌گفت؟ آیا می‌‌گفت انملتین؟ گاهی صیغه جمع را در مثنا هم بکار می‌‌برند این اشکال ندارد. ... السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما نگفت یدیهما. حالا این خیلی مهم نیست.

آقای سیستانی فرمودند اگر نوبت به اصل عملی برسد چکار کنیم. این هم بحث خوبی است. دست ما از اطلاقات لفظیه کوتاه شد، نوبت رسید به اصل عملی، چه باید بکنیم؟ انتظارتان از آقای سیستانی چیست؟ این‌که ایشان بگوید دوران امر بین تعیین و تخییر است نمی‌دانیم بعض الابهام را روی زمین بگذاریم یا متعین است بعض رأس الابهام را روی زمین بگذاریم، دوران الامر بین التعیین و التخییر است، انتظار دارید ایشان اصالةالتعیینی باشد؟ درسته؟ ایشان فرمودند نه، ما این‌جا برائت از تعیین جاری می‌‌کنیم، چرا؟ برای این‌که مطلق و مقید است. چند بار به شما بگویم. من (یعنی آقای سیستانی) در جایی که عنوان واجب مردد بین دو عنوان متباین است مثل عنوان احدهما نمی‌دانیم واجب است یا عنوان صوم، این‌جا را اصالة التعیینی هستم می‌‌گویم احتیاط بکن آن محتمل التعیین را انجام بده اما اگر دوران امر بین مطلق و مقید است نمی‌دانم مولا گفته اعتق رقبة یا گفته اعتق رقبة مؤمنة، این‌جا من برائت جاری می‌‌کنم از شرطیت و از تقید به مؤمنه بودن. چکار دارم به آقا ضیای عراقی، آقا ضیای عراقی در اعتق رقبة و اعتق رقبة مؤمنة که دوران امر است بین این‌که اعتق رقبة را گفته مولا یا اعتق رقبة مؤمنة، می‌گوید این‌جا هم باید احتیاط کرد محتمل التعیین را گفت. ما که طرفدار آقا ضیای عراقی نیستیم، ما برای خودمان فکری داریم، ما این‌جا برائتی هستیم که بیشتر به فکر صاحب کفایه می‌‌خورد این، صاحب کفایه هم این‌جا برائتی است، برائت شرعیه قائل است. اما در آن جایی ما احتیاطی هستیم که نمی‌دانیم عنوان احدهما واجب تخییری است یا عنوان مثلا صوم. این‌جا از قبیل مطلق و مقید است، نمی‌دانیم شارع قید زده ابهام را به قید زایدی که عبارت است از طرف الابهام یا قید نزده.

ما حرفی نداریم با این فرمایش آقای سیستانی اما یک سؤالی داریم جوابش را هم خود شما پیدا کنید. گاهی دوران امر بین مطلق و مقید نیست بلکه بین مضاف و مضاف‌الیه است، این‌جا حکم چیست؟ مثلا: نمی‌دانم مولا گفت اضرب علی زید یا گفت اضرب علی رأس زید؟ این‌جا اضرب علی زید را مطلق حساب می‌‌کنیم به هر کجای بدن زید بزنی کافی است و لو بزنی در سینه‌اش، اضرب علی رأس زید باید یکی از اجزای سرش را با دستت بزنی تا بگویند ضرب علی رأس زید، این‌جا دوران امر بین مطلق و مقید یک مقدار در آن مسامحه است. مثلا صاحب کفایه که در دوران امر بین اعتق رقبة و اعتق رقبة مؤمنة برائت از شرطیت غیر مؤمنه جاری می‌‌کند اما می‌‌گوید فقط این‌جا برائت جاری کردم اگر ندانم که مولا گفته اکرم عالما یا گفته اکرم فقیها آن‌جا دوران امر بین مطلق و مقید نیست، مثلا گفته جئنی بموجود حی یا جئنی بانسان، صاحب کفایه می‌‌گوید این جاها من احتیاطی هستم. چرا؟ برای این‌که بحث شرطیت نیست، من برائت از شرطیت چی جاری کنم؟ امر دائر است که موضوع حکم حیوان است یا انسان، برائت از موضوعیت انسان جاری کنم؟ معنا ندارد برای این‌که از آن طرف هم علم اجمالی است که یا این موضوع است یا حیوان موضوع است. یا در مثال اکرم عالما او اکرم فقیها برائت از شرطیت چی می‌‌خواهم جاری کنم؟ برائت از موضوعیت فقیه جاری کنم؟ خب از آن طرف علم اجمالی دارم یا این موضوع است یا عالم موضوع است. آن وقت از نظر صاحب کفایه در مثال مضاف و مضاف‌الیه برائت از شرطیت چی می‌‌خواهیم جاری کنیم؟ ما نمی‌دانیم موضوع ما یجب ضربه رأس زید است یا زید است، اگر موضوع رأس زید باشد، این جاها فرق می‌‌کند با این‌که موضوع زیدٌ باشد. نگویید زید مسلما واجب الضرب است شک داریم در این‌که مقید است زید به این‌که رأسش باشد یا شک داریم برائت از شرطیت ضرب علی رأسه جاری می‌‌کنیم. نه، اگر گفته اضرب علی رأس زید، رأس زید می‌‌شود خودش موضوع نه شرط نه قید برای زید، فرق می‌‌کند مولا بگوید اضرب علی زید و لیکن ضربک علی رأسه، او می‌‌شود شرط، اما اگر بگوید اضرب علی رأس زید با اضرب علی زید این‌ها دوران امر بین دو تا موضوع بین دو تا متعلق است این‌جا معلوم نیست صاحب کفایه برائت از شرطیت جاری کند چون بحث شرطیتی مطرح نیست.

نگویید آقا این حرف‌ها چیه، بله من هم این حرف‌ها را قبول ندارم چن مبنا را قبول ندارم. در دوران امر بین تعیین و تخییر مطلقا برائت از تعیین جاری می‌‌کنم. در همین مثالی که امر دائر است که بگوید اضرب علی رأس زید یا اضرب علی زید می‌‌گویم برائت از وجوب ضرب علی زید جاری نیست چون مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه است که اگر هیچ عضوی از اعضای زید را من نزنم و لذا برائت از وجوب ضرب علی زید جاری نمی‌شود چون مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه است ولی برائت از وجوب ضرب علی رأس زید جاری می‌‌شود چون موافق با امتنان است، به هر کجا از بدن زید بزنیم کافی است ولی آنی که آن مطالب را می‌‌گوید فقط برائت از شرطیت را قائل شده در دوران امر بین تعیین و تخییر، این‌جا دوران امر بین تعیین و تخییر هست برائت از شرطیت هم جاری نمی‌شود.

مانحن‌فیه هم همین است نمی‌دانیم گفت که یجب علیک وضع ابهامیک یا یجب علیک وضع طرف ابهامیک، این مضاف و مضاف‌الیه است. حالا اگر آقای سیستانی بفرماید این حرف‌ها چیه، چه فرق می‌‌کند مطلق و مقید با مضاف و مضاف‌الیه، دیگر ما که حرفی نداریم، ما می‌‌خواهیم استفسار کنیم که شما این مبنای‌تان در دوران امر بین مطلق و مقید در مضاف و مضاف‌الیه هم می‌‌آید؟ این‌جا از قبیل مضاف و مضاف‌الیه است.

[سؤال: ... جواب:] انصافا در آن چهارچوب مبانی آخوند و آقای سیستانی باید فرق بکند، در چهارچوب عرائض ما نه، همه‌اش یک حکم دارد.

بقیه مطالب ان‌شاءالله فردا. و الحمد لله رب العالمین.